

حکیمی، خدمت گزار سرمایه داری را خوب بشناسیم

توضیح: این مطلب، برگرفته از «کمیته حمایت از شاهرخ زمانی»، پس از ویرایشی جزئی به خواست رفیق شاهرخ زمانی برای انتشار در «کارگر میلیتانت» آماده شده بود.

«در مبارزه خود علیه نیروی متحد طبقات دارا، پرولتاریا فقط می تواند با سازمان دادن نیروهای خود در یک حزب مستقل به مثابه یک طبقه عمل کرده و علیه تمام احزابی که طبقات دارا در آن متشکل شده اند، عمل نماید. این سازمان سیاسی پرولتاریا به عنوان یک حزب سیاسی برای دست یافتن به پیروزی در انقلاب اجتماعی و بالاتر از همه برای رسیدن به هدف نهایی ابقای همه طبقات ضروری است» (قطعنامه مصوب کنگره پنجم انترناسیونال اول، کنگره لاهه در ۲ سپتامبر ۱۸۷۲)

صحت این گفته قطعنامه فوق بارها در طول تاریخ اثبات شده است؛ اثبات شده است که بدون حزب سیاسی پرولتاریا، هرگز انقلابی صورت نخواهد گرفت و کارگران هرگز به خواسته های خود نخواهند رسید و دستاوردهای مبارزاتی کارگران بدون وجود حزب خودش هرگز حفظ نخواهد شد. در مجموع مبارزات کارگران بدون حزب خود آن ها هرگز پیروزی کسب نخواهند کرد، بنابراین مخالفت با حزب طبقه کارگر به هر شکلش، و مخالفان آن در هر لباسی یا در هر مقامی و با هر اندیشه ای که باشند، دشمن طبقه کارگر هستند.

سخنان محسن حکیمی، تحریف اپورتونیستی اصول مارکسیسم و تاریخ جنبش کارگری است، که در جهت خلع سلاح طبقه کارگر برای خدمت به نظام سرمایه داری می باشد.

چهارشنبه ۷ آبان، روزنامه شرق مصاحبه ای با محسن حکیمی با تیتیر «اتحادیه تا شور» چاپ نمود؛ صرف نظر از چاپ حساب شده مطالب فوق که تحریفاتی از اصول پایه ای مبارزات کارگری توسط حکیمی است، به روشنی سؤال ایجاد می کند که چگونه است در شرایطی که جمهوری اسلامی کوچکترین اشکال قانونی-صنفا مبارزه را با سرنیزه و حکومت نظامی در کارخانجات با دستگیری و حبس های سنگین جواب می دهد، روزنامه های سرمایه داری و مورد تأیید جمهوری اسلامی گفته های حکیمی را منتشر می نماید؟ از طرفی جای شکی باقی نمی گذارد که طبقه و دولت سرمایه داری ایران در کنار سرکوب مادی طبقه کارگر و جنبش کمونیستی آگاه گرانه، چه اهمیت عظیمی به سیاه نمایی و قلب ماهیت تئوری انقلابی-علمی کمونیسم، به عنوان علم شرایط رهایی طبقه کارگر ایران می دهد و در این راه از پیوند خود با مخالفین تئوری های واقعاً انقلابی سود می برد. لنین در شناساندن دشمنان نقاب دار طبقه کارگر بسیار دقیق و واضح بیان کرده است؛ ببینید لنین این دشمنان نقاب دار طبقه کارگر را بیش از صد سال پیش چگونه شفاف و آشکار افشا کرده است؛ کلام همیشه جاوید لنین کبیر را در مقدمه کتاب «دولت و انقلاب» یاد آوری می کنم «... که طبقات بهره کش، اندیشه های بزرگ رهایی ستمدیدگان را در دوران شکل گیری مورد سرکوب عریان و آزار و اذیت قرار می دهند، ولی همین که این اندیشه رهایی همه گیر شد و به خطر بالفعل برای آنان تبدیل گردید، با قبول ظاهری آن و اجزایی که برای آنان ضرر ندارد و با نفی اصول پایه و برنده آن، آن را مورد تحریف و تجدید نظر قرار داده و از حالت تغییرگری به قول مارکس به تئوری مفسر بی ضرر اوضاع و دنباله روی حوادث تبدیل می کنند»، کاری که حکیمی در روزنامه شرق مانند تمام اسلاف خود انجام می دهد.

در شرایط رشد و اعتلای بی سابقه جنبش خود به خودی کارگران و پا به پای آن رشد جنبش آگاه گرانه سوسیالیستی به عنوان تئوری سازماندهی انقلاب و حاکمیت کارگری خصوصاً در دانشگاه ها، و ترس و وحشت طبقه و دولت سرمایه داری از پیوند دیالکتیکی این دو جزء حیاتی در ایجاد حزب طبقه کارگر است، که باید مرکب از آگاه ترین، پیشروترین و متشکل ترین بخش کارگران باشد، این تنها راه شکل گیری آلترناتیو کارگری

به عنوان پرچم رهایی کارگران و تنها جنبش اصیل نجات مردم ایران از ستم و نابرابری سرمایه داری است، برای مقابله با چنین روند رهایی بخش، تمامی اپورتونیست ها در اشکال متفاوت به عنوان ستون پنجم سرمایه داری در درون طبقه کارگر به تکاپو افتاده اند، تا سدّ راه تردد و رشد این موجود رهایی بخش گردند، بدین لحاظ به قول لنین «مبارزه با سرمایه داری، بدون مبارزه با اپورتونیسم غیر ممکن است».

از این منظر نگاهی به تحریف و سفسطه های محسن حکیمی خالی از فایده نمی باشد:

الف) آیا مارکس نقش فرعی در انترناسیونال و ایجاد آن داشت؟

حرف های حکیمی در مورد انترناسیونال تا چه حد به حقیقت نزدیک است؟!؟

حکیمی می نویسد «مارکس جزء بنیانگذاران بین الملل اول نبود، اما برخلاف روال همیشگی (!؟) به محض دعوت پاسخ مثبت داد». او تأکید دارد جنبش سیاسی را در انترناسیونال به چارتیسم انگلیسی در مبارزه به این حق رأی و دیگر بخش مطالبات اقتصادی محدود کند. تاریخاً ثابت شده است و همان طوری که در نقل قولی از لنین آوردم سرمایه داری و نیروهای خدمت گذارش وقتی نمی توانند با کل جنبش انقلابی کارگری مبارزه کنند، با قبول ظاهری، آن را از بخش مهم و برنده اش تهی می کنند و این جا نیز حکیمی تلاش می کند جنبش رهایی بخش طبقه کارگر را از تئوری علمی و انقلابی اش که توسط مارکس، انگلس و لنین و ... تکامل یافته و به سلاح برنده ای در دست طبقه کارگر تبدیل شده است از جنبش کارگری جدا کند. برای همین هدف است که او می خواهد اثبات کند که مارکس و انگلس جزء افراد بنیان گذار بین الملل اول نیستند، بلکه افراد دعوت شده می باشند، تا از این طریق به کارگران بقبولاند که بدون تئوری های مارکس، انگلس و لنین هم جنبش کارگری می تواند وجود داشته باشد و می تواند مبارزه کند؛ ولی آن چه که مهم است این که بگوییم درست است جنبش کارگری و مبارزات کارگران بدون تئوری انقلابی صد در صد می تواند وجود داشته باشد، ولی هرگز نمی تواند بدون تئوری علمی مارکس و انگلس و لنین و ... انقلابی باشد و یا هرگز نمی تواند به پیروزی دست بیابد. این همان موضوع مهمی است که حکیمی و افراد منکر و مخالفان نقش حزب و تئوری های انقلابی مارکس و لنین در مبارزه انقلابی طبقه کارگر در تلاش هستند پنهانش کنند. قبل از هر نقدی برای افشای تحریف تاریخ انترناسیونال باید توضیحی هر چند کوتاه در این مورد داده شود :

کمونیسم علمی مارکس به عنوان ادامه تئوری های سوسیالیسم فرانسه، اقتصاد انگلیس و فلسفه آلمان و به عنوان تئوری انقلابی توضیح طبیعت، جامعه و تفکر در جهت تغییر انقلابی جهان در متن مبارزه طبقاتی- فکری با جریانات سوسیالیسم خرده بورژوازی و بورژوازی مانند تریدیونیونیسم محض و خالص بلانکیسم، پرودونیسم، واسالیسم و باکونیسم در متن سازماندهی مبارزه طبقاتی و انقلاب پرولتاریا برای حاکمیتش قوام گرفته و مستحکم شد.

مارکس و انگلس از بدو فعالیت خود و پس از تشخیص نقش تاریخی و انقلابی و نجات بخش طبقه کارگر در رهایی بشریت از ستم و بهره کشی به موازات کارهای بزرگ تئوریک (سرمایه...) لحظه ای از سازماندهی عملی - تشکیلاتی به عنوان وسیله به فعلیت درآوردن و پیشبرد مبارزه طبقاتی و انقلاب پرولتری در جهت سوسیالیسم دست برنداشتند.

مارکس در ژانویه ۱۸۴۵ پس از اخراج از فرانسه به علت فعالیت انقلابی اش، به بروکسل رفته در سازمان های مجمع دمکراتیک، انجمن عمومی کارگران شدیداً فعالیت سیاسی کرد و در فوریه ۱۸۴۶ وی به همراه انگلس «کمیته کمونیستی مکاتبه» را در جهت فعالیت انقلابی- کمونیستی سازمان داد و در سال ۱۸۴۷ با ابقای «اتحادیه عدالت» که در اثر قیام شکست خورده ۱۸۳۹ بلانکیست ها در پاریس متلاشی شده بود، «اتحادیه

کمونیست ها» اولین سازمان جهانی-کمونیستی را که پانزده سال بعد با فعالیت شبانه روزی خود انترناسیونال اول را تشکیل داد، به وجود آوردند (حکیمی از پنهان کردن و تحریف چنین حقیقت تاریخی چه هدفی را دنبال می کند؟ و با چنین عمل ضد کارگری و فریبکارانه به کدام طبقه خدمت می کند؟)

اتحادیه کمونیست ها عمدتاً از کارگران و روشنفکران تبعیدی فرانسوی، آلمانی، سوئیسی، ایتالیایی و روسی و غیره که در لندن، پاریس و بروکسل زندگی می کردند، تشکیل شده بود و در سال ۱۸۴۷ از ۲۹ نوامبر تا ۸ دسامبر در کنگره دوم و در سراسر ماه دسامبر ۱۸۴۷ و ژانویه ۱۸۴۸ برنامه آن که مارکس و انگلس بیانیه حزب کمونیست و یا «مانیفیست کمونیست» می گفتند- یعنی مهم ترین سند تاریخ مبارزه انقلابی طبقه کارگر- منتشر شد.

این برنامه پایه محکم اندیشه و عمل پرولتاریا را جهت رسیدن به سوسیالیسم، پایه گذاری کرد و شیوه ها و چگونگی مبارزه در جهت نابودی نظام سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم را به آنان نشان داد. برخلاف سکوت فریبکارانه و ضد کارگری حکیمی در مورد حزب پرولتری که عمدی است، بخش مهم مانیفیست به این امر اختصاص یافته است که در مقابله با اکونومیست ها و عاشقان سینه چاک جنبش خود به خودی مثل حکیمی می گوید:

«وجه تمایز کمونیست ها از سایر احزاب کارگری در آن است که ۱- در مبارزه پرولترهای کشورهای گوناگون منافع مشترک تمام پرولتاریا که مستقل از ملیت می باشد متذکر می شوند و در رأس امور قرار می دهند .

۲- در مراحل گوناگون تحولاتی که مبارزه طبقه کارگر با بورژوازی باید از آن عبور کند و همواره و همه جا منافع کل جنبش را نمایندگی می کنند، بنابراین کمونیست ها از یک سو در عرصه عمل پیشروترین و قاطع ترین بخش احزاب کارگری هستند، بخشی که سایر احزاب را به پیش می راند و از سوی دیگر در عرصه نظری برتری آن ها بر بقیه توده عظیم پرولتاریا در آن است که از سیر جنبش پرولتری، شرایط و پیامدهای عام و نهایی آن درک روشنی دارند و هدف فوری کمونیست ها متشکل کردن پرولتاریا به صورت طبقه، برانداختن سلطه بورژوازی، تصرف قدرت سیاسی به دست پرولتاریاست».

نتیجه ۱۵ سال فعالیت شبانه روزی و منظم اتحادیه کمونیست ها که اساساً مارکس و انگلس بنیان گذاری کرده بودند، ایجاد انترناسیونال اول از تمامی نحله های مبارزاتی بود که ایجاد احزاب مستقل کارگری را در اولویت خود قرار داده و در این راستا مبارزه شدیدی علیه آنارشیست ها و فرقه گرایی کرد و در نهایت کنگره ۵ لاهه در ۲ سپتامبر ۱۸۷۲ با ۶۵ نماینده از کشورهای مختلف تشکیل شد، باکونینیست ها که ستایشگر عمل خود به خودی در خودگردانی محلی و انحلال انترناسیونال بودند و برعکس مارکسیست ها بر ضرورت رهبری و مرکزیت قوی و مشی سیاسی بین الملل و انضباط شدید تأکید می نمودند بحث شدیدی در گرفت که کنگره نظر مارکسیست ها را با ۴۰ رأی موافق، ۴ مخالف و ۱۱ ممتنع تصویب کرد (برخی از شرکت کنندگان حق رأی نداشتند).

دومین مسأله در استفاده از تجارب کمون پاریس در اهمیت دادن به تشکل و عمل سیاسی پرولتاریا بود. قطعنامه که اساساً از کنفرانس لندن توسط مارکسیست ها مطرح شده بود مجادله شدیدی برانگیخت. قطعنامه اعلام می کرد: «در مبارزه خود علیه نیروی متحد طبقات دارا پرولتاریا فقط می تواند با سازمان دادن نیروهای خود در یک حزب مستقل به مثابه یک طبقه عمل کرده و علیه تمامی احزابی که طبقات دارا در آن متشکل شده اند عمل نماید. این سازمان سیاسی پرولتاریا به عنوان یک حزب سیاسی برای دست یافتن به پیروزی انقلاب اجتماعی و بالاتر از همه برای رسیدن به هدف نهایی خود یعنی الغای همه طبقات ضروری است».

کنگره با ۲۹ رأی موافق در مقابل ۵ رأی مخالف و ۹ رأی ممتنع به نفع قطعنامه مارکسیست ها رأی داد. بدین ترتیب در بین الملل اول تحت رهبری مارکس و انگلس و ادامه راه کلی «اتحادیه کمونیست ها»، هم از لحاظ تئوریک و هم از لحاظ سازمانی پایه های جنبش کارگری را بنا نهادند، کار بزرگ آن ها تصمیم و به کار بردن عملی فلسفه و جهان بینی پرولتاریایی یعنی سوسیالیسم علمی بود. این سازمان جهانی خط مشی طبقه کارگر را نسبت به دولت به طور عام و دولت بورژوازی به طور خاص، نقش جنبش اتحادیه ای و تعاونی ها، مسأله انتخابات، وضع زنان و وظایف کارگران نسبت به جنبش دهقانی، جنگ و مسأله ملی را معلوم نموده، تکنیک قیام مسلحانه، مناسبات بین خواسته های فوری و انقلاب کارگری و دورنمای حکومت کارگری را ارزیابی نموده و آموزش ارتش رهبران کارگری در جهان را آغاز کرده و در این رابطه در انطباق تئوری علمی با شرایط مشخص مبارزه اسناد جاویدانه ای که اکثراً توسط مارکس نوشته شده اند را ارائه داد؛ از جمله مصوبه های مهم، خطبیه و اساسنامه سازمان، ارزیابی کمون پاریس به عنوان اولین حکوت کارگری و جلد اول سرمایه را ارائه داد. بین الملل اول در عرصه سازماندهی علمی، جنبش های بی هدف، پراکنده و ابتدایی کارگران را به صورت نیروی متشکل جهانی درآورد و با سازماندهی اعتصابات مهم و مبارزات سیاسی فراوان فعالانه اتحادیه های کارگری را ایجاد نمود.

نطفه احزاب سیاسی کارگری را در اغلب کشورهای عضو به وجود آورد. بزرگ ترین کار انترناسیونال، سازماندهی اولین حکومت کارگری یعنی کمون پاریس بود. انگلس رهبر کبیر کارگران، کمون پاریس را اولین کودک بین الملل اول نامید.

جریان مارکسیستی در بین الملل اول، مبارزه خستگی ناپذیری علیه تحریفات فکری و گرایش های سکتاریستی نمود، انواع سوسیالیسم مختلف تخیلی، جمهوری خواهی بورژوا- رادیکال مازونی، سوسیالیسم خرده بورژوازی پرودون، عبارت پردازی چپ گرایانه و تاکتیک های توطئه گرایانه باکونین، صنفی گرایی محض و خالص ادلر، ایلگاردها، انحرافات لاسالی، پیگیرانه مبارزه نموده، سوسیالیسم علمی را در طرز تفکر، تشکیلات و خط مشی جنبش کارگری پایه گذاری نمود.

در نهایت با تغییر دوران تاریخی که با انقلاب بزرگ بورژوازی ۱۷۸۹ آغاز و با جنگ فرانسه و پروس در سال ۱۸۷۵ پایان یافته بود و سرمایه داری از مرحله رشد آزاد به امپریالیسم قدم می گذاشت، انترناسیونال با تشکیل اتحادیه های بزرگ، احزاب ملی سوسیالیستی کارگری و وظایف خود را پایان داد و با آغاز تدارک انقلاب این وظایف تغییر کرد و نسبت به تغییرات انقلابی، رهبری انقلابی- مارکسیستی به اندازه کافی برای رهبری تکامل نیافته بود. اگرچه مارکسیسم ضربات مهلکی بر صنفی گرایی، اتحادیه گرایی صرف زد که از اهداف حزب سیاسی دور بود و سازمان را صرفاً بر پایه جنبش توده ای و خود انگیخته قرار می داد، اما احزاب واقعی مارکسیستی هنوز به وجود نیامده بود و در امریکا و انگلیس جنبش تحت تأثیر تریپونونیست ها، در آلمان و اتریش لاسالی ها و در کشورهای لاتین و اسلاو تحت گرایش های انحرافی باکونین، بلانکی و پرودون قرار داشت. کسانی مانند حکیمی که در حین مخالفت با سکتاریسم دچار عمیق ترین سکتاریسم هستند، وضعیتی را می خواهند که در بالا گفته شد و از این رو وضعیت خود به خودی را کعبه آمال خود می دانند و به این دلیل با آگاه گری آگاهانه توسط انقلابیون با استفاده از حزب به صورت برنامه ریزی شده و منسجم به حد مالیخولیایی می ترسند. از این رو است که می خواهند نقش حزب و آگاه گری آن را در تاریخ پنهان و یا تحریف کنند تا در مقابل، پیروزی های طبقه کارگر را به خود به خودی بودن وصله بزنند. او و دیگر همکیشان هرگز نمی توانند دوره هایی که جنبش کارگری تحت رهبری حزبی اوج گرفته و مطالبات بسیاری را کسب کرده است، پنهان کنند و همچنین نمی توانند دوره ای را مثال بزنند که جنبش کارگری بدون حزب خود فقط به صورت خود به خودی اوج گرفته و مطالبه پایداری را کسب کرده باشد. همین یک مورد نشان از شکست این سکتاریست ها است. از این جهت سکتاریست هستند که نقش حزب را به صورت تاریخی به روشنی می بینند و باز با سفسطه

برای کتمان نقش آگاهانه حزب بر می آید، خود به خودی را تبلیغ و در جهت خدمت به سرمایه داری حرکت می کند.

اوج گیری حرکت گرایش های سکناریستی نام برده در بالا، انحلال انترناسیونال را سرعت بخشید و ضرورت تشکیل احزاب نوین مارکسیستی از طریق پیوند آگاهانه جنبش سوسیالیستی با جنبش خود به خودی مبارزاتی کارگران را در اولویت قرار داد.

به طوری که ملاحظه می کنید بر خلاف خیال بافی و سفسطه های اپورتونیستی حکیمی:

اولاً: جریان مارکسیستی به طوری که در قطعنامه مصوب کنگره پنجم به تصویب رسید ایجاد حزب سیاسی را اولویت اساسی خود می دانست.

ثانیاً: به طوری که مارکس و انگلس در مانیفست کمونست اشاره کردند و هدف فوری قرار دادند، تشکیل پرولتاریا به صورت طبقه (حزب) برانداختن سلطه بورژوازی از طریق در هم شکنی ماشین دولتی و تسخیر قدرت سیاسی برای پرولتاریا است.

ثالثاً: مارکس و انگلس با ابقای «اتحادیه عدالت» و تبدیل آن به اتحادیه کمونیست ها نقش اساسی، مستقیم و بنیان گذاری در ایجاد انترناسیونال داشتند.

رابعاً: از همه مهم تر این که در عرصه نظری که برتری کمونیست ها- به قول مانیفست کمونیست- بر بقیه توده عظیم پرولتاریاست، بزرگ ترین کارها را هم در سطح پایه اقتصاد و فلسفه و سوسیالیسم علمی و هم در عرصه تعیین وظایف پرولتاریا نسبت به جنبش های دهقانی و ملی زمان خود انجام دادند.

ب: حکیمی وحشت زده از حزب سیاسی، انقلاب و تسخیر قدرت سیاسی است!

وی تنفر و هراس خود را با نفرت از انقلاب اکتبر و حزب انقلابی سازمانده آن این گونه بیان می کند: «... در الگویی سازمان یابی اتحادیه ای حزبی یعنی اتحادیه های رفرمیستی (!؟) در یک سو و احزاب مارکسیستی طالب قدرت سیاسی و انقلابیون حرفه ای در سویی دیگر ...» و این وحشت و نگرانی از کسب قدرت سیاسی به قول مانیفست کمونیست به عنوان هدف فوری کارگران را به کمون پاریس هم رسانده می گوید: «... کمون پاریس از این نظر (سازماندهی حزبی-سیاسی) ۱۰ درصد بود، انقلاب اکتبر ۹۰ درصد بود».

در واقع حکیمی نقطه ضعف کمون (یعنی ضعیف بودن سازمان دهی را حسن می داند و نقطه قوت اکتبر را ضعف قلمداد می کند) را نقطه قدرت آن جا زده می گوید: «در کمون پاریس نه تنها به یک حزب سیاسی از نوع حزب بلشویک آویزان نشده اند، بلکه سیاست انقلابی و برنامه اداره جامعه آینده را از دل پراکسیس خود بیرون کشیدند» و ادامه می دهد: «... شاید بتوان مسأله را این طور هم بیان کرد که بر بستر خاص و ناپختگی طبقه کارگر روسیه، لنینی پیدا شد که به جای این که به کارگران بگوید هدف نهایی مبارزه طبقاتیشان الغای خرید و فروش نیروی کار است (!؟) به آن ها گفت مهم ترین مسأله در مبارزه طبقاتی سازماندهی قدرت دولتی است.» با این گفته مشخص می شود که حکیمی از سازمانیابی طبقه کارگر برای تسخیر قدرت ناراحت است و با توجه به این که دشمنان طبقه کارگر در تمامی سطوح خود به صورت صد در صد حرفه ای کار می کنند، از جمله دولت سرمایه داری فعالیت حرفه ای دارد، نهادهای قضایی، زندان ها، نهادهای تبلیغی، رادیو، تلویزیون، روزنامه ها و مجلس و ... همگی برای فریب و سرکوب کارگران، برای حفظ وضعیت موجود و برای حفظ دولت سرمایه داری به صورت صد در صد حرفه ای عمل می کنند، اما حکیمی تبلیغ می کند کارگران بدون سازمان یابی، بدون فعالیت حرفه ای با طبقه حاکم رو به رو شوند، این راه شکست خورده قبل از شروع است

که حکیمی می خواهد به کارگران بقبولاند به جای تسخیر قدرت سیاسی به فکر الغای خرید و فروش نیروی کار باشند. باید پرسید چگونه می توان بدون داشتن تشکیلات سیاسی که بتواند با همه نیرو های حرفه ای حکومت سرمایه داری مقابله کند و بدون تسخیر قدرت سیاسی با پایه و ریشه (یعنی خرید و فروش نیروی کار) سرمایه داری مبارزه کرد؟ به دلیل تبلیغ و بیان چنین سرابی است که مورد حمایت نشریات حاکمیت و سرمایه داری قرار گرفته و تریبون هایی در اختیارش می گذارند.

بگذریم از این که طبقه کارگر بدون علم کمونیسم چگونه خود به خودی سیاست انقلابی و برنامه اداره جامعه آینده را از دل پراکسیس خود بیرون می کشیدند و این که طبقه کارگر روسیه می توانست از ناپختگی درآمده و فریب حزب بلشویک در تسخیر قدرت سیاسی به قول مانیفست کمونیست به عنوان وظیفه فوری خود نخورده و از آن آویزان نمی شد و بدون درهم شکستن باز هم به قول مانیفست کمونیست ماشین دولتی، خرید و فروش نیروی کار را ملغی کند. آیا این تبلیغ فریبکارانه نیست که به کارگران بگوییم تسخیر قدرت نکنید و در حالی که سرمایه داری و نهاد های آن و دولت سرمایه داری در حاکمیت است خرید و فروش نیروی کار را ملغی کنید؟ آیا حکومت سرمایه داری حاکمیت طبقاتی خود را برای حفظ سیستم خرید و فروش نیروی کار برقرار نکرده است؟ اگر طبقه کارگر بخواهد بدون تسخیر قدرت خرید و فروش نیروی کار را ملغی کند، نهاد دولت و نهادهای دیگر حاکمیت سرمایه داری بدون دخالت کنار ایستاده تماشا خواهند کرد که کارگران بدون تسخیر قدرت، خرید و فروش نیروی کار را الغا کنند؟ آیا چنین تفکری سفسطه و خیانت به طبقه کارگر نیست؟ آیا از این روشن تر ممکن است کسی به نام مارکسیست تمام اصول اساسی آن در ایجاد حزب مارکسیستی، درهم شکستن ماشین دولتی و تسخیر قدرت سیاسی و یا دولتی علناً نفی کند باز خود را طرفدار طبقه کارگر بداند؟!!

حکیمی اصول پایه ای فوق (سازماندهی و رهبری حزبی) را نقطه ضعف ۱۰ درصد کمون پاریس و ۹۰ درصد انقلاب اکتبر می داند؟!!

حکیمی به عنوان چاکر آستان بورژوازی واقعاً هم از منظر حفظ منافع طبقاتی سرمایه داری درست می گوید، در انقلاب فرانسه طبقه سرمایه داری ۱۰ درصد و در انقلاب اکتبر ۹۰ درصد به خطر افتاد!!! اما یک کارگر آگاه باید از این نقاب دار حامی سرمایه داری بپرسد آیا بدون درهم شکستن ماشین دولتی و تسخیر قدرت سیاسی می تواند خرید و فروش نیروی کار را الغا کرد؟

آیا طبقه کارگر به قول مارکس در شرایط خود بیگانگی، رقابت درونی، تسلط ایدئولوژی بورژوازی و به گفته ایشان محض حفظ نام انترناسیونال اول، قدرت احزاب بورژوازی در سازماندهی برنامه های سرکوب مادی و معنوی و با وجود امثال حکیمی که الغای خرید و فروش نیروی کار را بدون درهم شکستن ماشین دولتی و تسخیر قدرت سیاسی ممکن می دانند و از همه مهم تر علم کمونیسم نیز آن علم شرایط رهایی اش می تواند خود و جامعه را برهاند؟! این نوکر بی جیره و مواجب سرمایه عین تمامی اسلاف رویونیست سوسیال دمکراتش در تبلیغ آشتی طبقاتی و دمسازی با بورژوازی از طریق نفی انقلاب و درهم شکستن ماشین دولتی و تسخیر قدرت سیاسی، بنیاد های مارکسیسم را در عرصه دولت و انقلاب، قیام، حزب سیاسی تحریف و نفی کرده و طبقه کارگر را در ناآگاهی، خود به خودیسم و پراکندگی و بی برنامه گی عملاً دنباله روی جریانات مختلف بورژوازی می کند و عملاً با نفی حزب سیاسی- به قول قطعنامه انترناسیونال به عنوان تنها وسیله و ابزار تشکل سیاسی آن در مقابل بورژوازی برای پیروزی در انقلاب اجتماعی و الغای طبقات- جلوگیری کرده باعث تثبیت و ادامه بهره کشی و پا برجا ماندن دیکتاتوری سرمایه داری می گردد. چون نهاد های سرمایه داری تریبون در اختیار حکیمی می گذارند (مانند روزنامه شرق و سالن های سخنرانی) ایشان فکر می کند اگر کارگران اقدام به لغو خرید و فروش نیروی کار بکنند این نهادهای سرمایه داری بی طرف بوده و تریبون خود را در اختیار کارگران نیز خواهند گذاشت، این مبلغ سازش طبقاتی نمی داند که نهادهای سرمایه داری برنامه ریزی شده او

را خوب می‌شناسند و می‌دانند گفته‌ها و عمل او دشمنی با طبقه کارگر است و از این رو تربیون‌های خود را در اختیار او می‌گذارند، لنین کبیر می‌گوید تا زمانی ندانیم پشت هر حرفی و عملی منافع طبقاتی نهفته است، دچار سفاهت خواهیم بود، این همان سفاهتی است که حکیمی از کارگران می‌خواهد بدون تسخیر قدرت، خرید و فروش نیروی کار را لغو کنند.

وی در تحریف و کتمان علنی نزدیک‌ترین دستاوردهای انترناسیونال اول در تسخیر قدرت سیاسی و حزب سیاسی می‌گوید: ایراد من این است که چرا جنبش کارگری روسیه به یک جریان سیاسی و در واقع به یک فرقه طالب قدرت سیاسی آویزان شد؟ و در مقایسه سطحی و عوامفریبانه نقطه ضعف کمون پاریس را نقطه قوت آن نشان داده می‌گوید «در انقلاب اکتبر اولاً سیاست حزب که نه از دل پراکسیس کارگری بلکه از دل نیازهای حزب برای سازماندهی قدرت دولتی بیرون آمد، ثانیاً این حزب کارگران را آموزش نداد که روی پای خود بایستند». در مقابل چنین گفته‌ای باید از ایشان پرسید اگر گفته شما درست است پس چرا طبقه کارگر روسیه در انقلاب ۱۹۰۵ و در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ علی‌رغم شکل‌گیری به اصطلاح پراکسیس کارگری نتوانستند پیروز شوند؟ همان طوری که در بالا گفته شد خدمت به سرمایه داری و تحریف تاریخ در جهت منافع حکومت‌های سرمایه داری از این بالاتر نمی‌شود، با این همه خدمت‌گزاری بعید نیست طبقه و دولت سرمایه داری ایران نه تنها اجازه نوشتن در روزنامه شرق، بلکه دفتر کار و جیره و مواجب و نوشتن در کیهان را هم به ایشان بدهند. همچنین حکیمی با این گفته نشان از تناقض در ریشه فکری خود را بر ملا کرده است، او اعتقاد دارد برای این که طبقه کارگر روی پای خود بایستد حزب باید کارگران را آموزش بدهد. تناقض این جاست که او وجود حزب را مضر می‌داند، ولی برای این که کارگران روی پای خود بایستند احتیاج به آموزش حزب دارند. این نشان می‌دهد که پایه و اساس اندیشه مخالفین حزب بر مبنای واقعیت‌های تاریخی کاملاً متزلزل شده و در حال فروپاشی هستند، اما حکیمی همچنان در سکتاریسم خود عناد می‌کند. البته منظور ایشان از آموزش، تبلیغ ضد آگاهی و مخالفت با سازماندهی و سازمانیابی است اما حتی در این نوع مواد آموزشی نیز دچار تناقض شده و از حزب می‌خواهد ضد آگاهی در سمت نادانی، آگاهی بدهد. یعنی حکیمی در پایه و اساس فکری خود به این نتیجه رسیده است که هرگونه یادگیری، نیاز به یاد دهنده دارد و از جنبش خود به خودی هیچ چیزی بیرون نمی‌آید، این تناقض ساختار فکری حکیمی و هم‌فکرانش را سرنگون خواهد کرد و هر چه مبارزات و صف بندی‌های طبقاتی شفاف‌تر می‌شود، این دشمنان طبقه کارگر بیشتر مشت‌شان باز می‌شود.

به قول «مانیفست کمونیست» حزب همه قدرت خود را باید در جهت هدف فوری اش یعنی برانداختن سلطه بورژوازی، تسخیر قدرت سیاسی مصرف کند. پرولتاریا با رهبری شوراها بر خلاف تحریف تاریخی حکیمی غیر از روسیه در هیچ کدام از کشورها نتوانست از زیر سلطه و نفوذ احزاب بورژوازی مثل خود ایشان در آید، این مسأله فقط در روسیه بود که در سایه رهبری و آگاهی انقلابی - سیاسی حزب بلشویک، در شرایطی که به قول قطعنامه انترناسیونال اول شوراها کارگری متوهم به پراکسیس جرایانات بورژوازی و خرده بورژوازی بوده و به آن‌ها و به دولت کرنسکی دل بسته و نمی‌توانستند روی پای خود بایستند، در سایه درستی سیاست حزب بلشویک و افشاگری پراکسیس خود به خودیسم و دنباله روی کارگران، از زیر نفوذ آن درآمده و قدرت سیاسی را تسخیر کنند و خود به قدرت اصلی تبدیل شوند. این یک فاکت و سند تاریخی در رد صد صد گفته‌های حکیمی است که او می‌خواهد در جهت منافع سرمایه داری آن را تحریف کند، و در این جا به نمونه‌ای از تراکت حزب بلشویک برای تشکل شوراها نمایندگان در انقلاب ۱۹۱۷ که امثال حکیمی آن‌ها را تحت نفوذ احزاب و خرده بورژوازی نگاه می‌داشت، اشاره می‌کنم. خود قضاوت کنید چه کسی کارگران را از ناپختگی بیرون می‌آورد و به شورا به عنوان اعمال قدرت مستقیم کارگران نگاه می‌کرد و چه کسی به شورا به عنوان کاریکاتور آن نه در سرنگونی بورژوازی بلکه دمسازی با آن نگاه می‌کند.

دو نمونه تراکت:

«کارگران ما برای پیروزی به تشکل و به مرکز رهبری جنبش نیازمندیم، انتخاب کمیته های اعتصاب را بیدرنگ در کارخانه ها آغاز نمایید، شورای نمایندگان کارگران که نقش رهبری و سازماندهی جنبش را به عهده خواهند گرفت و حکومت موقت انقلابی را تأسیس خواهند نمود، از نمایندگان این کمیته ها تشکیل خواهد شد.»

این شوراها که با هدایت حزب انقلابی طبقه کارگر از توهم حاکمیت بورژوازی و احزاب مزدور آن ها در آمده هشت ساعت کار در روز اعلام کرده، پلیس را منحل کرد و برای حفظ کارخانه ها و دفاع از دستاوردهای انقلاب «گارد سرخ» تأسیس نمود، دادرسان دولتی را منحل و به جای آن دادرسانی از میان مردم انتخاب کردند، کارخانه را زیر نظارت و اداره خود گرفتند.

و به همراه شورای نظامیان یک سازمان واحد انقلابی به نام شورای مسلح کارگران و سربازان تشکیل دادند، پادگان ها تحت اداره شوراها ارگان اتحاد کارگران و زحمتکشان ارگان قیام مسلحانه و حاکمیت مستقیم خود مدیریتی و حاکمیت آن ها بود .

این که چرا در ایتالیا، آلمان و ایران شوراها نتوانستند نقش خود را ایفا کنند، به دلیل نبود حزب بلشویکی و به برکت مزدورانی مانند حکیمی بود که شوراها نه ارگان حاکمیت سیاسی بلکه وسیله سازش طبقاتی با قبول ارگان های مادی سرکوب آن برای ادامه بهره کشی می خواست. چون سر آن ها در آخور سرمایه بود و به طوری که رزا لوکزامبورگ ها را مزدورانی مثل ایشان به قتل رساندند و حزب کمونیست آلمان را سرکوب کردند تا به ارباب خود وفادار باشند.

طبقه کارگر ایران بدون حزب سیاسی حتی با تکرار صدها باره انقلاب در نمونه ۵۷ نخواهد توانست از زیر نفوذ جریانات بورژوازی مثل حکیمی درآمده و به قول مانیفست کمونیست با تسخیر قدرت سیاسی از طریق انقلاب، قدرت خود را اعمال نماید.

برای چنین کاری در عین تلاش برای پیوند ارگانیک و مبارزاتی جنبش های سوسیالیستی با روند مبارزه طبقاتی کارگران در داخل کشور، تشکیل ارگان های هدایت با برنامه و آگاهانه این روندها برای ایجاد حزب طبقه کارگر ضرورت حیاتی دارد.

ج - حکیمی چگونه هویت طبقاتی - اجتماعی کارگران را در لایه های میانی و خرده بورژوازی جدید حل می کند

وی می گوید: «طبقه کارگر منحصر به کارگر تولید کننده در کارخانه و بخش صنعت نمی شود ... پزشکی که از دولت و یا درمانگاه خصوصی حقوق خود را می گیرد، پرستار و معلم ها بخش های مهمی از طبقه کارگرند.»

یکی از انحرافات اپورتونیستی رایج که حکیمی هم به آن دامن می زند، نفی هویت مستقل طبقاتی کارگران با توهمات پوپولیستی - پست مدرن برای دور کردن نیروهای کمونیستی از سازماندهی سیاسی- انقلابی طبقه کارگر به عنوان نیروی اساسی انقلاب و حاکمیت از محیط های کارگری، رایج کردن کلمه مزد بگیر به جای طبقه کارگر و معادل قرار دادن آن و حل آن در پوپولیسم خرده بورژوایی است. این که رشد سریع علمی - تکنولوژیک باعث چربش کار فکری بریدی شده، به طوری که اغلب کارگران صنفی ما دارای مهارت های فنی و حرفه ای و بالای دیپلم می باشند و این که تشدید بحران ساختاری و عمیق تر شدن فاصله و تضاد طبقاتی لایه های گسترده ای را به طرف پرولتر شدن رانده است، و این که فعالیت سرمایه داری در این مرحله و انداختن بار بحران به دوش مزدبگیران حل مسایل تغذیه، درمان، مسکن، تحصیلات رادیکال را با سوسیالیسم پیوند داده و در این جهت سوق داده واقعیاتی گریز ناپذیر می باشند.

اما با وجود این مسائل آیا لایه های فن سالار و خرده بورژوازی جدید مانند معلمان، پرستاران، کارمندان که تناسبی با تولید مستقیم ارزش اضافی ندارند، می توان در ردیف طبقه کارگر قرار داد؟

تمامی مارکسیست ها در تعریف طبقه کارگر به عنوان طبقه ای که به غیر از نیروی کارش صاحب هیچ امتیاز و موفقیتی نبود و این نیرو را به صاحب ابزار تولید می فروشند، اشتراک نظر دارند. در این تعریف علمی، طبقه کارگر (مخصوصاً قسمت پرولتری آن) به عنوان نبض تولید و تولید کننده ارزش اضافی بوده رو در روی مستقیم طبقه سرمایه دار، نماینده تولید دسته جمعی که از طریق همکاری دوستانه و متقابل به تولید مستقیم و به کلام زیبای گرامشی در مقاله کارگر کارخانه، منهای مالکیت خصوصی سرمایه داری تجسم عینی و واقعی مناسبات سوسیالیستی می باشند، و کل کشف مارکس هم به عنوان نیرویی که انحلال آن انحلال کل سیستم و نابرابری و کل جامعه طبقاتی و نماینده کمونیسم به لحاظ مناسبات اجتماعی اش در ویژگی های فوق مستتر می باشد.

آیا در تیتو بخش های غیر مرتبط با تولید دسته جمعی (مخصوصاً قسمت پرولتری) به قول مارکس خدم و حشم سرمایه نیز دارای چنین مناسبات عینی و قادر به نابودی قطعی جامعه سرمایه داری و مساعد ساختن سوسیالیسم و درک آگاهی طبقاتی منبعث از این شرایط (تولید بزرگ دسته جمعی) می باشند؟

به طور مشخص آیا یک معلم، کارمند و پرستار که هیچ ارتباط مستقیم با تولید کالا و ارزش اضافی نداشته و رو در روی طبقه سرمایه دار نبوده و درکی از روند بهره کشی ندارند، می توانند آگاهی سوسیالیستی را در روند کار در انطباق با شرایط عینی شان جذب کنند؟!!

برخلاف سفسطه های حکیمی و علی رغم ادعای کاذب کارگری بودنش، هر چه قدر از تولید بزرگ دسته جمعی به معنی پرولتری آن دور شویم، از غیبت سازماندهی دسته جمعی در قالب مناسبات سوسیالیستی دور می شویم.

لایه های خرده بورژوازی با موفقیت های انفرادی و غیر مرتبط با تولید مستقیم و دسته جمعی سهل است حتی کارگران ساختمان با روحیه پیمانکاری، کارگاه ای کوچک تولیدی با توهم کارگاه دار شدن علی رغم شدت استثمار و نبود تأمینات اجتماعی در توهم و خیالات خرده بورژوازی سرمایه دار شدن می سوزند و چه رسد به این که بتوانند به عنوان نماینده کل جامعه در فکر رهایی آن باشند. این نیروها صدها کیلومتر از غریزه طبقاتی - سوسیالیستی در فداکاری برای هم نوع دور می باشند، شما برخلاف اپورتونیست ها که به انقلاب اعتقادی ندارند، کافی است پتانسیل و نیروی مبارزاتی این نیروها را (علاوه بر استعداد جذب آگاهی سوسیالیستی) در روند انقلاب از لحاظ رادیکالیسم انقلابی در پیگیری و پیشبرد مبارزات و خواست های انقلابی و از این مهم تر در شکل گیری کمیته ها و شوراهای انقلابی که محصول شرایط انقلابی می باشند، ببینید. در تاریخ مبارزات جنبش کارگری سوسیالیستی و شکل گیری شوراهای کنترل و نمایندگان به عنوان ابزار سرنگونی نظم بورژوازی و همچنین ایجاد نظم نوین این شوراها، عمدتاً در مؤسسات بزرگ پرولتری شکل گرفته و راه افتاده است که در صورت وجود حزب سیاسی اصولی مانند حزب بلشویک به نتیجه هم رسیده اند. چرا که ایده و غریزه سوسیالیزاسیون فقط در این محیط ها می باشند نه تنها در کارگاه، اداره، بیمارستان و حتی کارگران محفلی هم که شدیداً تحت تنگ دستی و فقر هستند نمی توان این موقعیت ایجاد شوراها را سراغ گرفت و از این بالاتر حتی در کارخانه های کوچک تجربه عدم شکل گیری شوراها طی انقلاب ۵۷ تأییدی بر این مدعاست.

هدف اپورتونیست های پوپولیست پست مدرن، سوسیال دمکرات ها از جمله حکیمی از این تجدید نظر طلبی آشکار در زدودن مرزهای طبقاتی و درهم آمیزی و حل صف مستقل طبقاتی کارگران مخصوصاً قسمت پرولتری آن در لایه های خرده بورژوازی جدید، سازش طبقاتی و تبدیل طبقه کارگر به زایده و دنباله روی از بورژوازی می باشد.

انحلال طلبان از حکیمی تا احزاب به اصطلاح کارگری در ترس از سازماندهی سیاسی- تشکیلاتی مشخص در قالب حزب طبقه کارگر در داخل کشور به عنوان تنها وسیله سازماندهی انقلاب و حاکمیت کارگری، به مزدبگیر چنگ زده اند تا به عنوان خدمت گزاران طبقه سرمایه دار جلوی حاکمیت شورایی و مستقیم کارگران را بگیرند.

آیا مارکس فرق بین تشکل ها را نمی دانست؟

حکیمی چگونه مفهوم اتحادیه و شورا را تعریف می کند؟

حکیمی در نفی حاکمیت سیاسی و تعریف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا یا به قول مانفیسست کمونیست به عنوان وظیفه فوری کمونیست ها از طریق حزب سیاسی اش، به قول قطعنامه انترناسیونال اول به عنوان تنها ابزار سازماندهی این طبقه و بازیر پا گذاشتن و کتمان این کلام مانفیسست که هدف فوری کمونیست ها تشکل پرولتاریا به صورت طبقه (حزب) و برانداختن سلطه بورژوازی از طریق در هم شکستن ماشین دولتی و تسخیر قدرت سیاسی به دست پرولتاریا است، و تقبیح، سرزنش و رد علنی تجارب کمون و انقلاب اکبر در قسمت های دیگر شروع به سفسطه و تحریف آشکار مفاهیم مارکسیستی اتحادیه ها و شوراهای کارگری می کند. در مورد اتحادیه ها می گوید: مارکس به مبارزات اتحادیه های کارگری در چهارچوب سرمایه داری اهمیت می داد.

این نکته را به هیچ وجه نباید به معنی نفی نظر مارکس مبتنی بر فراتر رفتن اتحادیه ها از چهارچوب سرمایه داری و تبدیل آن ها به تشکل های سرمایه ستیز در نظر گرفت، این تحریف آن قدر بزرگ و آشکار می باشد که مارکس که قطعنامه حزب سیاسی را به عنوان تنها شکل رهبری و پیروزی در انقلاب اجتماعی در تشکل یابی سیاسی طبقه کارگر نوشته و ارائه داده و مورد تصویب قرار داده، بیاید نقش اتحادیه ها را به عنوان شکل های پایدار در چهارچوب نظام سرمایه داری برای افزایش بهتر نیروی کار، سرمایه ستیز بنامد. وی پس از این تحریف و دروغ شاخدار و در توجیه آن ادامه می دهد: «او (مارکس) این پتانسیل را در اتحادیه ها دیده بود و تلاش خود را هم برای ارتقای آن ها تا سطح تشکل های سرمایه ستیز کرد، اما در نهایت وزنه نیروهای بورژوازی درون اتحادیه ها چربید و آن ها را یکسره به تشکل های یکسره رفرمیستی تبدیل کرد ... و نهایتاً این که در وضعیت کنونی به تشکل های نوین در سازمان یابی نیاز دارند بر اساس تجربه ای که تاکنون وجود داشته این تشکل می تواند شورا باشد».

آشفته خیالی و فلسفه بافی اپورتونیستی برای مخدوش کردن اصول پایه ای مارکس در خدمت به طبقه سرمایه دار، در کلام حکیمی نهایت ندارد. این که مارکس می خواست از اتحادیه، نهاد سرمایه ستیز لایه برای لغو خرید و فروش نیروی کار، بسازد و این کار نشده و اتحادیه ها رفرمیستی شده و این کار الآن به گردن شوراها می افتد؛ یعنی اگر سازماندهی سیاسی- طبقاتی را اتحادیه های سرمایه ستیز نتوانستند نتیجه بدهند، نه این که ظرفیت این تشکل ها از این حد بالاتر نیست، بلکه رفرمیست ها نگذاشتند و الآن شورا کار اتحادیه ها را بکند. اگر این مفاهیم برای ما کمونیست ها که به کاربرد تشکل های طبقاتی از لحاظ ماهیت سیاسی و صنفی آن ها واقفیم و آن را می دانیم آشفته فکری می باشد، ولی برای اپورتونیست هایی مانند حکیمی که بدون تسخیر قدرت سیاسی و در هم شکستن ماشین دولتی می خواهند لایه با نصیحت بورژوازی خرید و فروش نیروی کار را لغو کنند، دیگر چه احتیاجی به حزب سیاسی طبقه کارگر، چه احتیاجی به شورا به عنوان ابزار در هم شکستن ماشین دولتی می باشد. این کار را اتحادیه هم می تواند به عنوان بگو و بخند با طبقه سرمایه دار انجام دهد، بنا به گفته حکیمی وظیفه طبقه کارگر بدون آگاهی سوسیالیستی و بدون این تشکل ها می تواند در جریان پراکسیس خود به خودی، خود به قدرت برنامه ریزی و هدایت جامعه عروج کند.

اما واقعیت امر چیز دیگری است، مارکس تمامی اشکال تشکل های طبقاتی از پایین ترین سطوح در حد تعاونی تا بالاترین آن ها در سطح حزب سیاسی (چه طور است که برخلاف عوام فریبی حکیمی تمامی این اشکال در

انترناسونال اول شکل بندی و تعریف شده است) وسیله تشکیل طبقه کارگر به عنوان یک طبقه مستقل در برابر بورژوازی و حرکت و سازماندهی تمامی اشکال مبارزه طبقاتی کارگران (صنفي - سياسي - فكري) از طریق انقلاب در جهت تسخير قدرت سياسي و ارتقای طبقه کارگر به این مقام می دانست.

اما در این راستا اگر مارکس از اتحادیه ها به عنوان زمینه ساز و تدارک انقلاب و تمرین زور آزمایی در مقابل طبقه سرمایه دار اسم می برد به هیچ وجه نقش صنفي این نهاد برای بهبود وضع طبقه کارگر و از بین بردن رقابت درونی بعنوان نقش اصلی طفره نمی رود و یا حکم به زوال و نابودی آن ها نمی دهد و یا جایگزین حزب سياسي نمی کند یا آن ها و یا تشکل من در آوردی ضد سرمایه داری را جایگزین توأمأ حزب و اتحادیه ها نمی کند و حتی هیچ مارکسیستی حتی شوراها را نیز جایگزین حزب یا بقیه تشکل ها نمی کند. هر کدام از آن ها کارکردهای خود را دارند و مجموع آن ها لازمه مبارزه طبقه کارگر در مبارزه بی امانش است، چرا به علت ساختار و اشکال مبارزاتی طبقه کارگر و تقسیم صنفي - رسته ای و درجه پروتزیزه شدن هر شکل مبارزه تشکل مخصوص خود را می طلبد.

از طرفی شوراها کارگری محصول شرایط انقلابی و قدرت دوگانه بوده و می باشند و در شرایط غیر انقلابی وجود خارجی ندارند، چه طور می توانند وظایف دوران رشد مسالمت و رکود انقلابی که مبارزه طبقاتی در حال تدافعی و صنفي - قانونی در سطح تشکل های سندیکایی - اتحادیه ای قرار دارد به عهده بگیرند و وظایف اتحادیه ها را انجام بدهند. علت اخلاص فكري در حکیمی از این جا شروع می شود که به سرنگونی انقلابی سرمایه داری اعتقاد ندارد، بنابراین مرحله اعتلایی انقلابی را نیز درک نمی کند، در نتیجه فکر می کند هر لحظه اراده کند می تواند شورای کارگری بسازد، بنابراین نیازی به مراحل آماده سازی و سازماندهی برای انقلاب ندارد.

مانیفست کمونیست به عنوان وظایف فوری و همچنین ابزار اعمال بلاواسطه قدرت کارگران به فرموده حکیمی به اتحادیه یعنی تبدیل این وسیله سياسي به کاریکاتور آن که حکیمی در خوش خدمتی به بورژوازی آن را استادانه انجام می دهد، در حالی که تأکید قطعنامه مارکسیستی انترناسیونال اول بر جایگاه اول حزب طبقه کارگر در سازماندهی سياسي این طبقه در مقابل قدرت متحده طبقات حاکم متشکل در احزاب سرمایه داری و نقش حزب به عنوان چرخ دنده اتصال همه تشکل های طبقاتی (پس از شکل گیری احزاب مستقل و مارکسیستی کارگری) به عنوان سازمانده اول انقلاب برای حاکمیت کارگران، فرق تمامی احزاب و جریانات مارکسیستی با اکونومیست ها و فرقه گراها می باشد؛ مخصوصاً در شرایط تسلط ایدئولوژی سرمایه داری، رقابت درونی، خودبیگانگی کارگران و سیاست های سرکوب مادی و معنوی برنامه ریزی شده و حرفه ای طبقه و دولت و احزاب سرمایه داری نقش حزب سياسي طبقه کارگر، به عنوان و تجلی آگاهی کمونیستی با جنبش مبارزاتی کارگران از طریق تشکل ها، عناصر پیشرو، مبارزات جاری کارگران نقش حیاتی و مرگ و زندگی می باشد. بخصوص در شرایط فاشیسم ها که تاوان مبارزه زندان و اعدام می باشد این نقش پر رنگتر می شود. حتی سازماندهی اتحادیه ها نیز به گردن حزب سياسي می افتد در تاریخ مبارزات کارگری ایران (۱۲۹۵ تا ۱۳۳۲) در چنین شرایط خفقان و دیکتاتوری رضاخانی حزب عدالت با ۱۶ و سپس حزب کمونیست با ۳۲ اتحادیه تحت رهبری کامل سياسي حزب، فدراسیون یا همان شورای متحده کارگری را شکل دادند که نقش ارزنده ای در تاریخ مبارزات کارگری ما دارد. به طوری که تحمیل مترقی ترین قانون کار در خاورمیانه به دولت قوام در سال ۱۳۲۵ از دستاوردهای مهمش بود.

حزب سياسي به عنوان اهرم هدایت طبقه کارگر با توجه به شرایط اعتلا و رکود انقلاب نیروهای خود را رهبری می کند. در شرایط غیرانقلابی که توده ها روحیه مبارزه انقلابی را از دست می دهند و حتی به زور به تشکل های صنفي تن می دهند، در چنین شرایطی نقش تشکل های صنفي برای فعالیت های قانونی نقش درجه اول پیدا

می‌کند. حکیمی که به زور می‌خواهد به اتحادیه‌ها مارک سرمایه‌ستیز بچسباند، آشکارا به تحریف درک مارکس از اتحادیه دست می‌زند که گویا اپورتونیست‌ها و جریان‌های بورژوازی نگذاشتند مارکس این نهادها را به مقام سرمایه‌ستیز ارتقا دهد، در حالی که مارکس در مانیفست کمونیست می‌نویسد: «کارگران ائتلاف‌هایی (اتحادیه‌های کارگری) بر ضد بورژوازی برای حفظ دستمزد خود انجام می‌دهند، گردهم می‌آیند انجمن‌های دائمی برپا می‌کنند». به طوری که تجارب جهانی و ملی خودمان اثبات می‌کنند اتحادیه‌ها به عنوان تشکل‌های اساساً فروش بهتر نیروی کار در شرایط بردگی اقتصادی-سیاسی طبقه کارگر بدون هدایت و رهبری حزب سیاسی از حالت تدارک و زمینه‌سازی برای زورآزمایی و انقلاب عین کشورهای سرمایه‌داری به ابزار سلطه و بهره‌کشی سرمایه تبدیل خواهند شد.

از طرفی آیا به طوری که اشاره کردیم بدون حزب سیاسی شوراها به عنوان عالیترین شکل تشکل سیاسی طبقه کارگر برای سرنگونی و سوسیالیسم می‌توانند به قول حکیمی در جریان پراکسیس خود به خودی نقش خود را ایفا کنند؟

حکیمی به این سؤال جواب رد می‌دهد، وی ضمن توضیح کاملاً ناقص روند شکل‌گیری شوراهای انقلابی در سال ۵۷ می‌نویسد: «این تشکل‌ها (کمیته - شورا) رنگ و بوی کارگری مشخصی داشتند (!!) البته ایرادات زیادی هم داشتند و مشخصاً به آن حد از سازمانیابی مستقل از جریان‌های سیاسی نرسیده بودند که روی پای خود بایستند. مثلاً کارگران اعتصابی شرکت نفت ... به بازاریان متکی بودند و از آن‌ها پول می‌گرفتند (حزب مؤتلفه) و این به آن معنی بود که بازار تعیین می‌کرد که اعتصاب کارگران چه قدر پیش برود و چه زمانی پایان یابد و یا شوراهای کارگران (کنترل تولید) که تا آن زمان در عرصه اقتصادی محال بودند می‌توانند به تشکل سیاسی تبدیل شوند (تأکید از من) توده کارگران اغلب افراد تحصیل‌کرده و قشر پیشروتر طبقه خود را به عنوان نماینده انتخاب می‌کنند ... اما این افراد به این دلیل که معمولاً مرفه‌ترند و وضعیت اقتصادی بهتری دارند ممکن است هنگام تصمیم‌گیری مهم نتوانند از منافع توده‌های کارگران دفاع کنند و مبارزه را به سازش بکشند». این که طبقه کارگر بدون حزب سیاسی مسلح به آگاهی سوسیالیستی به عنوان پادزهر ایدئولوژی و احزاب سرمایه‌داری و درک سیاسی از منافع طبقاتی‌اش چگونه از زیر نفوذ حزب مؤتلفه بازاریان درمی‌آید؟ و روی پای خودش می‌ایستاد؟ و این که بدون حزب چگونه به کاریکاتور آن در قبول هژمونی سیاسی جمهوری اسلامی و ارگان‌های جاسوسی تبدیل شدند بر همگان آشکار است، و این که بدون شعور سیاسی - طبقاتی در سایه علم کمونیسم - به قول مانیفست به عنوان برتری نظری کمونیست‌ها نسبت به توده عظیم پرولتاریا - چگونه شوراها از فعال اقتصادی به تشکل سیاسی تبدیل می‌شوند؟ همه این سؤالات و ده‌ها سؤال دیگر در این رابطه‌ها، به صورت آگاهانه و مزورانه از طرف حکیمی بی‌جواب رد می‌شود.

گوش او به این حرف‌ها بدهکار نیست. بعنوان یکی از خدم و حشم وفادار به نظام سرمایه‌داری در خلع سلاح طبقه کارگر از طریق نفی حزب سیاسی عمل کرده و شوراهای کنترل و نمایندگان را که محصول موقعیت انقلابی برای سرنگونی بورژوازی و اعمال حاکمیت بلاواسطه‌اش می‌باشد تا حد وسیله فشار در حد مذاکره در اعتصاب ۵۹ روزه کارخانه نساجی کردستان برای جلوگیری از تعطیلی و اخراج کارگران پایین آورده می‌گوید: «برای ایجاد شوراها باید گفتمان سازمانیابی شورایی مطرح کرد و سر زبان کارگران انداخت ... محور این گفتمان باید روی پای خود ایستادن طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی باشد ... نخست این که: تعریف کارگر به عنوان فروشنده نیروی کار به سخن بدیهی‌ترین توده‌های کارگران تبدیل شود... مؤلفه دیگر گفتمان... سراسری شدن شوراهای کارگری، دخالت شورا در عرصه سیاست (!!) استقلال شورا از دولت و تمام احزاب سیاسی (!!)»

نوآوری از این روش‌شنتر، تحریف از این آشکارتر، شوراهای سرنگون‌کننده و اعمال‌کننده اداره سیاسی کارگران

یعنی دولت کارگری از کدام دولت و احزاب باید مستقل باشند، مگر در کنار قدرت و دولت سرمایه داری شورا می تواند وجود داشته باشد، اگر شوراها محصول حادثترین جنگ طبقاتی هستند، مگر پس از حاکمیت احزابی هم پیدا می شوند در مقابل شورا بایستند؟! همه این کلام در مکتب اپورتونیستی حکیمی شدنی است، چرا که شوراهایی که نه با شروع اعتلای انقلابی و در مرحله قدرت دو گانه بلکه با گفتمان شکل می گیرد عین شوراهای شهر الان یا شوراهای دست ساز اسلامی اند که می توانند در جمهوری اسلامی ایجاد شوند در واقع از آن چه حکیمی سخن می گوید شوراهای کارگری نیستند، بلکه کاریکاتوری از شوراها می باشند.

ما به طبقه و دولت سرمایه داری ایران برای داشتن نوکری این چنین وفادار در خلع سلاح طبقه کارگر از حزب سیاسی و مفاهیم پایه ای طبقاتی کارگران تبریک می گوئیم.

اما آقای حکیمی به عنوان خدمت گزار و آستان بوس سرمایه باید بداند در شرایط ایران با حاکمیت هارترین حکومت سرمایه داری مواجهی بیش از نوشتن در روزنامه شرق برای وی قابل تصور نیست .

طبقه کارگر ایران و سوسیالیست های انقلابی آن هنوز در اول راه مبارزه برای حاکمیت شورایی کارگران قرار دارند و این مهم بدون علم کمونیسم به عنوان علم انقلاب و علم حاکمیت کارگری از طریق پیوند این علم با جنبش مبارزاتی کارگران در ایجاد حزب سیاسی طبقه کارگر امکان پذیر نیست.

تمامی آگاه گران سوسیالیستی و پیشروان کارگری باید درفش مبارزه طبقاتی در جدال آشتی ناپذیر فکری با دنباله روان جنبش خودبه خودی مانند حکیمی و شبه فرقه های عاجز از پیوند زنده با طبقه کارگر به این مهم دست یابند که بقول لنین کبیر،

«مبارزه با سرمایه داری بدون مبارزه با اپورتونیسم امکان پذیر نیست».

حکیمی با تحریف واقعی پایه ای ترین اصول مارکسیسم در رابطه با حزب سیاسی به عنوان یگانه تشکل سازمان یابی سیاسی کارگران و هم چنین در هم شکستن ماشین دولتی و تسخیر آن به وسیله کارگران به قول مانیفست کمونیست این تئوری را از سازماندهی انقلاب برای حاکمیت کارگری دور کرده، به چیزی قابل قبول برای طبقه سرمایه دار در می آورد و بدین جهت است که از هر طرف مورد تشویق و هورای طبقه سرمایه دار قرار می گیرد.

شاهرخ زمانی

۱۳۹۳/۸/۲۰